

در فراق «مثنوی» وصال!

جویا جهانبخش

انتظار این بود که حتی اگر نسخه‌ای به قلم «وصال» یا «توحید» یا دیگر هنرمندان نامدار ایران یافت شود و ترقیمه نداشته باشد، کارشناسان چنان نهادهای فرهنگی خط و کاتب را بشناسند؛ چه رسد به دستنوشتی که ترقیمه‌ای روشن و تاریخی معلوم دارد! آنچه این رخداد را تلخ‌تر از آنچه هست می‌کند، این است که در برگه فهرست‌نویسی کتابخانه ملی نام «حکیم شیرازی، محمود بن محمد شفیق، ۱۲۷۴ - ۱۲۳۴ ق.» به عنوان «خطاط» آمده است! و این حکیم پسر دیگر وصال است!

این نسخه را «توحید» پسر وصال در ۱۲۸۱ ه.ق و قریب به بیست سال پس از وفات وصال نوشته. نگاه در شناسنامه و صفحه‌عنوان و عطف کتاب روی قاب و مقدمه، آن را خط «وصال» دانسته‌اند. سپس در برگه فهرست‌نویسی آن را خط «حکیم» (برادر توحید و پسر دیگر وصال) شمرده‌اند! جل الخالق!

لوس تر و لوژتر اینکه «حکیم»، بنابر نوشته خودشان در ۱۲۷۴ ه.ق در گذشته است، و کاتب این نسخه - چنان که ترقیمه تصریح می‌کند - هفت سال بعد از آن خاتمه یافته! ۳... الحاصل، دستنوشته حاضر نوشته «توحید» پسر هنرمند و سخندان «وصال» شیرازی و یکی از ارکان خاندان شریف و فرهنگ‌پروری است که از افتخارات شیراز، بل ایران زمین، بشمارند.

ای کاش به جای آن پیشگفتار مبتنی بر خط - که بر نسبت نادرست کتاب به وصال صحه نهاده! - مقدمه‌ای در معرفی امتیازات صوری و معنوی این کتاب شریف در آغاز آن نهاده بودند.

دیباجه‌ای دراز در گزارش حال حضرت مولانا و اسلاف و اخلاف او، و فهرستی مجدول پیش از آغاز متن مثنوی، حواشی ایضاحی و شارحانه بر هوامش اوراق متن، اشعاری از وقار (پسر وصال) در وصف حال مولوی که پس از خاتمه سلطان ولد جای گرفته (صص ۳۱۵ و ۳۱۶)، و رساله‌ای در شرح بعضی مصطلحات متصوفه و... که پس از پایان مثنوی نهاده شده، از امتیازات محتوایی این دستنوشته است که بایست در چنان پیشگفتاری از آنها به تفصیل و تحلیل سخن می‌رفت.

از عوامل فتنی چاپ این نسخه بر گردان باید بسیار سپاسگزار بود؛ چرا که در بازتاب خط و تذهیب و جلد دستنوشته - که همه از آیات ذوق و هنر ایرانی آن روزگار است - سعی مشکور کرده‌اند. البته - به تصریح پیشگفتار - «قطع نسخه چاپی به اندازه ۳ سانتی متر از نسخه اصل... بزرگتر شده است».

پختگی این دستنوشته افزون بر فضل و فضیلت عام رونویس گر، علی‌الخصوص به آشنایی او با کاری که می‌کرده و کتابی که می‌نوشته، راجع است. توحید در اواخر ترقیمه دستنوشته خاطر نشان کرده است: «وهذا المثنوی الثالث مما وفقني الله بتنميقة».

پس پیش از آن دو بار مثنوی را کاتب کرده بوده است، شاید پس از آن هم باز به کاتب مثنوی توفیق یافته باشد و ما ندانیم.

۴. من از اینکه بهای گزافی برای چنین کتابی پرداخته‌ام ناخشنود نیستم. به این هم که بانیان طبع، این کتاب پرهزینه را در سه هزار نسخه چاپ کرده و مخارج آن را از درآمد عمومی مردم ایران - یا به قول مرحوم مینوی: «از جوهی که به خون دل کارگران و بزرگان و رنجبران و بیتیمان و بیوگان حاصل می‌شود»^۵ - پرداخته‌اند، کاری ندارم (یا نمی‌توانم داشته باشم!). بلکه خوشحالم از اینکه چنین گنجینه ادب و ذوق و هنر سلف صالح را - ولو آنکه کاتبش «وصال» نباشد - با چاپ و تجلید شایسته و ستودنی در اختیار همگان نهاده‌اند.

آنچه آن خوشحالی را غبار آلود می‌کند حتی سهل انگاری باورناپذیر طابعان نیست؛ زیرا چنین سهل انگاریهای زشت در روزگار ما کم نبوده و نیست!

مایه ملالت من، خواطری چند است که ذهن را درمی آسوده نمی‌گذارند:

آقای امیرخانی در مقدمه خود بر این نسخه بر گردان، از مقارنت طبع آن با گردهمایی مکتب اصفهان و نیز بزرگداشت مولانا جلال‌الدین یاد کرده‌اند. با ارسال و امسال به مناسبت بزرگداشت مولانا جلال‌الدین بارها در مطبوعات و طی گفت و گوها بدین پرداخته شده بود که چه کنیم تا مولوی را ترک یا افغان نشناسند، و چه کنیم تا هویت ایرانی مولوی از یاد نرود، و چه کنیم تا...

۱. چند شبی پیش از این پس از پرسه‌های معمول در یکی از کتابفروشیهای اصفهان و در آستانه وداع با دوستی که مدیریت آن کتابفروشی را به کاردانی و هوشیاری در عهده تدبیر دارد، متوجه نسخه بر گردان مثنوی معنوی به خط وصال شیرازی شدم که در قابی زیبا و باروکشی دلربا خودنمایی می‌کرد. اگر چه برای رفتن شتاب داشتم، و هر چند بهای این نسخه بر گردان با دخل و خرج و معیشت قبیله کلمه و اهل قلم - که این بنده کمترین ایشان است - تناسبی نداشت، سراسیمه نسخه‌ای از آن را نادیده و برنارسیده خریداری کردم. وصف مثنوی وصال را پیش از این شنیده بوم و از پایه و مایه هنر و دانش این شاعر و خوشنویس بزرگ اقلیم پارس، لختی آگاهی داشتم. اکنون در پوست خود نمی‌گنجدیم که نسخه بر گردانی از مثنوی شریف کاتب شده به قلم وی - به تعبیر قدما - در «نوبت» من در آمده است!... حال همان کس را داشتیم که «سر و دستار نداند که کدام اندازه!»

به خانه رسیدم و پیش از نقاب گشودن از چهره کتاب، به ضرورتی، به دوست دانشمند پاک نهادم، استاد حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد برکت شیرازی، زنگ زدم و در اثنای «حال و احوال کردن» های متعارف، بی‌درنگ و با گرمی و هیجان از مثنوی وصال و نسخه بر گردانی که خریداری کرده بودم یاد کردم. استاد برکت با تأتی مخصوصی که در کلام و رعایت مقام دارند فرمودند: «گمان می‌کنم نسخه‌ای از همین چاپ را چندی پیش در معیت هنرشناس ارجمند، آقای سید جعفر حجت کشفی، در سازمان اسناد در شیراز دیده باشم و چنان که استاد کشفی گفتند این مثنوی به خط وصال نیست!»

از یک سو به کارشناسی آقایان کشفی^۶ و برکت ایمان داشتم و از سوی دیگر باورپذیر نمی‌نمود چند نهاد بزرگ فرهنگی کشور که ناشر این کتاب‌اند از سرب میبالاتی و با سهل انگاری، دستنوشتی را که آشکار است به خط وصال نیست به نام او چاپ و منتشر کرده و بدین هیئت و بدان بها عرضه داشته باشند! استاد برکت که استعجاب مخلص را دریافتند، فرمودند: «خودتان ترقیمه نسخه را نگاه کنید!»

گفت و گوی تلفنی به درازا نکشید. پس از ختم مکالمه با شتاب بر سر کتاب آمده، لفافه را گشودم و بی‌دفع وقت ترقیمه را نگرستم. شگفتا! کیستی کاتب مثنوی عیان است و جای بگو مگو ندارد. در همان سطر نخست ترقیمه تصریح شده است: «... به مشاطگی کلک بنده ضعیف توحید - عقی‌عنه - آراسته گردید...». کاتب پس از آنکه در سطور بعد بصراحت گفته است این نسخه را برای «آقای مستوفی الممالک» کاتب کرده، باز نوشته است:

«و أنا العبد الأقل الفقير، تراب أقدام الفقير، ابن المرحوم المبرور النبيل الوصال - أكرمه الله بمنه الجليل وتممه بغفرانه الجميل - محمد اسمعيل المتخلص بال توحيد - عقی‌الله^۷ تعالی‌عنه -». باز در پایان ترقیمه آورده:

«این نامه که باشد چونگاری دلکش از صنعت توحید بدیع آمد و خوش» پس شک نیست این دستنوشته را «محمد اسماعیل توحید» پسر وصال کاتب کرده است - که خود از هنروان نامدار و والامقدار روزگار قاجار بوده و مرد شناخته‌ای است - نه خود وصال، و کاتب هم پس از وفات وصال صورت بسته.

اما آیا باور می‌توان کرد ناشران و طابعان کتاب، یعنی: کتابخانه ملی، فرهنگستان هنر و انجمن خوشنویسان این اندازه سهل انگاری کرده باشند؟

۲. پیشگفتار این چاپ - به هر دو معنای تألیفی و هنری - به قلم استاد نامی خوشنویس، آقای غلامحسین امیرخانی است. مع‌الاسف ایشان نیز نوشته‌اند:

«اینک آنچه پیش روست... کتاب شریف مثنوی... به قلم سخار وصال شیرازی [است] کتابی مشتمل بر ۳۶۰ صفحه ۳۳ سطری و به عبارت دیگر صفحات ۹۹ بیتی، آن هم با قلم غبار و به خط نسخ».

یعنی ایشان هم در خواندن نام کاتب دقت نکرده‌اند.

در ترقیمه دستنوشته، تاریخ فراغ از کاتب نسخه، هم به عدد و هم به حروف، ۱۲۸۱ ه.ق (سنه احدی و ثمانین و مائین بعدالالف من الهجرة المبارکة) نوشته شده است.

آقای امیرخانی در مقدمه خود بر کتاب، تاریخ فوت «میرزا محمد شفیق متخلص به وصال» را «۱۲۶۲ ه.ق» گفته‌اند.

اگر وصال در سال ۱۲۶۲ ه.ق از این جهان رفته، چگونه در ۱۲۸۱ ه.ق، یعنی قریب به بیست سال پس از مرگ خود، این نسخه را کاتب کرده است؟!

نوروز مبارک



کتاب خورشید

از مجموعه در دانه‌های کتاب خورشید

شعر کوتاه ایران و جهان

انتخاب و ترجمه احمد پوری

جلد دوم - کتاب در یک کتاب، ۳۱۰ صفحه، ۲۵۰۰ تومان



کتاب را با تیغ صبح بریدم

و روزی

تو را با منی از سگ

آوردیم به روان ظهور زندگی

صد و یک هائیکو از گذشته تا امروز

انتخاب و ترجمه هادی ترجمه نگاه احمدی

جلد اول - ۱۲۵ صفحه، مصور رنگی، ۳۰۰۰ تومان



هائیکو چیست؟ چگونه است که این حالت سه سطری می‌تواند شامل آنکی خطوط انگیزی در حوزة دانسته باشد تا به همین نام در شعر جهان جایسته بر سروده‌هایی غیر از این آن سروده شود؟

در طول راه کوشیدم

قلند را می‌ریختم

خلفه‌های وحش

از پایگاه اینترنتی کتاب خورشید دیدن کنید و تقییف بگیرید

فروش مستقیم بدون هزینه پستی

www.ketab-e-khorshid.com

info@ketab-e-khorshid.com

فروش الکترونیکی: www.iketab.com

کتاب خورشید، تهران - ۱۴۳۹۶۶۱۶۶ - خیابان آصفیادی - خیابان سرودم - شماره ۲۱

واحد ۱، صندوق پستی ۱۴۳۲-۲۱۵

دوستانگان: ۸۸۷۲۱۰۹۹

مخفی: ۸۸۷۲۲۲۱۱

اصل این دغدغه و ژرفا و پهنای آن به گمان این بنده - ناشی از عدم تَقَطُّن به جغرافیای تاریخی و فرهنگی ایران بزرگ و تفاوت دو معنای مدرن و سنتی «ملیت» و دقتی از این قبیل است. برخی نیز بیدار دلانه در پاسخ چنین پرسشها به همین باریکیها توجه می‌دادند و کلام و پیام مولانا جلال الدین را برتر از چنین دغدغه‌مندیهایی خرد می‌شمردند: که البته درست است.

باری، اکنون و با پیش روی داشتن این مثنوی عزیز که مشمول چنان ندامتکاری غریبی شده است، از خود می‌پرسم: آیا به جای هنگامه آفریدن و بانگ و فریاد کردن برای اثبات ایرانی بودن مولوی و ابن سینا و ابوریحان و نظامی و... و... و طلبکاریهایی «ژورنالیستی» از عالم و آدم، بهتر نیست لیاقت و صلاحیت خود را در میراث‌داری و میراث‌بانی آن بزرگان به ظهور برسانیم و لااقل نشان دهیم نهادهای عریض و طویل فرهنگی مان از خواندن و درست خواندن ترقیمة خطی متأخر عاجز نیستند؟! آیا بهتر نیست به جای گردنمایها و نشستها و... ی لاتعد و لاتحصی ای که پیوسته با آنها مواجهیم، در شناختن و شناساندن نسخه روشن و بی ابهامی که عتیقه فروشان و دلالان کتابهای خطی نیز به ارزیابی چون و چندان توان هستند، شتابکاری و سهل انگاری نکنیم؟!

طابعان این نسخه گردان، سه نهاد بزرگ و نامی این سرزمین اند که بناست مردمان عادی چون من بنده را که بر کرانی نشسته و در کنج انزوای خویش از سواد و بیاض مطبوعات و منشورات چنین مراکز روشنی و دانایی می‌جویند، فرهنگمند سازند. نام این سه نهاد را بار دیگر به یاد آوریم: «سازمان اسناد و کتابخانه ملی»، «فرهنگستان هنر»، «انجمن خوشنویسان».

می‌خواستم از عملکرد این گونه نهادها بگویم و از اینکه گاه همین نهادها برای احراز صلاحیت فرهنگی شما و زید و عمر و چه‌ها و چه‌ها که لازم نمی‌دانند: می‌خواستم بگویم که...

هیچ! مبارک است!

۱. مشخصات کلی کتاب‌شناختی این چاپ نفیس از این قرار است: مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی، به خط نسخ وصال شیرازی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری فرهنگستان هنر و انجمن خوشنویسان ایران، پاییز ۱۳۸۵. (به مناسبت گردهمایی مکتب اصفهان). بر بنیاد صفحه شناسنامه، «سه هزار نسخه» از این کتاب چاپ و منتشر شده است.
۲. از برای آشنایی بیشتر با جناب کشفی - از جمله - نگر: رساله شیرازی، سید جعفر حجت کشفی، با گزارش تصویری از: سیدصادق حسینی اشکوری، ج: ۱، (مجموع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۶).
۳. چنین است در اصل؛ و این نحوه کتابت در نسخ فارسی و عربی بسیار شایع است؛ لیک بر آشنایان به صرف و رسم الخط عربی پوشیده نیست که در مثل این مورد، «عفا» باید نوشت، نه «عفی».
۴. البته ایشان نوشته‌اند: «متخلص به وصال شیرازی»؛ که سهواست. «میرزا محمد شفیع شیرازی» متخلص به «وصال» بوده است و تخلص شعری او، «وصال» است، نه «وصال شیرازی».
۵. مینوی بر گستره ادبیات فارسی، به کوشش ماه منیر مینوی، ج: ۱، (تهران: توس، ۱۳۸۱)، ص ۵۳.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

واژنا

مجله الکترونیکی شعر

www.vazna.com
vazna@Gmail.com